

نهضت مقاومت ملی ایران
بنیانگذار دکتر شاپور بختیار
National Movement of the Iranian Resistance
NAMIR
Founded by Chapour Bachtiar

۲۹ فروردین ماه سالروز قتل عبدالرحمن برومند

یاد دکتر عبدالرحمن برومند

پوینده‌ی راستین راه مصدق

را گرامی داریم

دکتر عبدالرحمن برومند، رئیس هیأت اجرائی نهضت مقاومت ملی ایران، در نیم روز ۲۹ فروردین ۱۳۷۱ به دستور گردانندگان جمهوری اسلامی در سرسرای محل مسکونی اش در پاریس با ضربات کارد کشته شد.

برومند، پوینده‌ی راستین راه مصدق و یار و هم کار و پشتیبان صمیمی دکتر شاپور بختیار، همان شخصیت نادر ملی و انسان فرهیخته و آزاده‌ای بود که در **نوفل لوشاتو** با صراحتی بی نظیر به خمینی و بدعت او **نه** گفت و بدین سبب کینه‌ی آن «امام» دروغین و انتقام جو و اعقاب وی را نسبت به خود برانگیخت. او هنگامی که به قتل رسید رئیس هیأت اجرایی نهضت مقاومت ملی ایران بود.

ستاد کشتار و حذف مخالفین در حکومت آخوندی معروف به «کمیت‌های امور ویژه» مدت‌ها پیش از فروردین ۷۱ برنامه‌ی انتقام از برومند را ریخته و حتی تاریخ اجرای این جنایت هولناک را قبل از کشتن دکتر شاپور بختیار قرار داده بود تا با ضربه‌ی شدید و جبران ناپذیری که فقدان بنیان‌گذار و رهبر نهضت مقاومت ملی ایران بر پیکر اپوزیسیون ملی وارد خواهد ساخت، سازمان ما همزمان از بنیانگذار آن و نزدیک ترین یار و پشتیبان وی محروم گردد.

نهضت مقاومت ملی ایران سودمند می داند که به مناسبت بیست و ششمین سالروز قتل دکتر عبدالرحمن برومند و در بزرگداشت مردی آزادیخواه و ایراندوست که تمامی زندگی پر افتخار سیاسی خود، از دوران نوجوانی تا لحظه‌ی مرگ، را با همه‌ی امکانات مادی و معنوی خویش مصروف پاسداری از دستاورد انقلاب مشروطه و خدمت بی شائبه به نهضت ملی نموده بود، برای آشنائی بیشتر جامعه‌ی سیاسی ایرانی خاصه جوانان جویای حقیقت، گفتار امروز را به اشاره به نکاتی چند از مصاحبه‌ی وی با تاریخ شفاهی ایران (دانشگاه هاروارد)* اختصاص دهد.

دکتر برومند زندگی‌نامه‌ی خود، از زادگاه، دوران کودکی، تحصیلات در ایران و سوئیس گرفته تا آغاز فعالیت‌های سیاسی، و شرح و تفسیر دیدارها و گفت‌گوهایش با خمینی در پاریس و گزارش دقیق آن‌ها به جبهه‌ی ملی را در مصاحبه با ضیاء صدقی (پروژه‌ی تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد) ارائه داده است.

متن مصاحبه‌ی مذکور سندی است ارزنده و گویا از دل‌بستگی‌های ژرف برومند به دستاوردهای انقلاب مشروطه و نهضت ملی به رهبری مصدق، عشق او به ایران و ملت ایران، و علاقه‌ی او به زبان فارسی و بالاخص نموداری است از دانش اجتماعی و سیاسی و درک درست وی از آزادی، استقلال،

ملت و حاکمیت آن، مفهوم ورود مذهب به عرصه‌ی سیاسی و در نتیجه گسترش حوزه‌ی عمل دین به امور مربوط به حاکمیت و اداره‌ی کشور و سرانجام تسلط کامل یکی بر دیگری.

عبدالرحمن برومند در سال ۱۳۰۶ شمسی در قریه‌ای بنام گز، یکی از دهات اصفهان و در خانواده‌ای مرفه پا به جهان هستی نهاد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در اصفهان گذرانید و بعد از موفقیت در امتحان کنکور دانشگاه، در سال ۱۳۲۳ شمسی، وارد دانشکده‌ی حقوق شد.

آشنایی برومند با مصدق و راه ورسم سیاسی او همزمان با دوره‌ی آموزش دانشگاهی‌اش روی داد. امری که او در مصاحبه چنین شرح داده‌است: «... آغاز کار سیاسی که فرمودید مثل قاطبه‌ی مردم ایران با طلوع دولت مصدق این طبیعی بود که بنده یک جوان دانشجویی که همیشه آرزوی استقلال و آزادی مملکت خودش را داشته، شیفته‌ی راه و رسم و سیاست دکتر مصدق شدم. ... مبارزات جدی دکتر مصدق تقریباً بلافاصله بعد از رفتن قوای بیگانه از ایران بود که یک نیرویی برای حفظ این دموکراسی نوپا که بعد از یک دوران نسبتاً طولانی دیکتاتوری در ایران بوجود آمده بود، یک نیرویی باشد و این آزادی را حفظ کند. و مشعل‌دار این جنبش آقای دکتر مصدق شد که جز اجرای دقیق و صحیح قانون اساسی دکتر مصدق چیز دیگری برای ایران نمی‌خواست. و معتقد بود که اجرای دقیق قانون اساسی، حاکمیت ملی و آزادی مردم ایران را به‌نحو اکمل و اتم تأمین می‌کند. این بود که بنده مثل بقیه‌ی مردم و بخصوص مثل بقیه‌ی جوان‌های ایران شیفته‌ی راه و رسم و راه و روش دکتر مصدق در کار سیاست و مملکت‌داری بودم.»

مقارن با سال‌های نهضت ملی حزب توده در کنار سایر عوامل ارتجاعی داخلی همچون فداییان اسلام به زعامت ابوالقاسم کاشانی، تمام کوشش خود را صرف کارشکنی و آشفته کردن جوّ سیاسی موجود به منظور منحرف ساختن افکار عمومی از طرف‌داری مصدق می‌کرد. در آن زمان دانشگاه، گذشته از عناصر حزب توده، از سایر عوامل ارتجاعی پاک بود و مبارزه‌ی دانشجویان ملی معطوف به از میان برداشتن تأثیر اعمال مخرب دانشجویان توده‌ای می‌شد. در خارج از کشور از جمله در سوئیس نیز برای دانشجویان وطن‌دوست که با حکومت مصدق احساس سربلندی می‌کردند، مبارزه با تبلیغات سوء عناصر حزب توده در دستور کار قرار داشت. برومند در مصاحبه‌ی خود به این نکات چنین اشاره می‌کند: «... وقتی که ایشان [دکتر مصدق] به نخست‌وزیری انتخاب شد من در سوئیس تحصیل می‌کردم. و خوب، این یکی از آرزوهای ماها بود که در خارج تحصیل می‌کردیم که برای اولین دفعه در زندگی ما در ایران یک دولتی برسر کار بیاید که ما بتوانیم در خارج از ایران به وجود چنین دولتی و به داشتن چنین حکومتی افتخار کنیم. شور و شوقی که در آن وقت سر تا پای مملکت ما را و سر تا پای ملت ایران را فراگرفته بود شما خودتان می‌دانید و شاید آن وقت سن شما هنوز آنقدر نبود که [سن] بنده بود چون من دانشگاه می‌رفتم یعنی لیسانس خودم را گرفته بودم و دوره‌ی دکتر می‌گذراندم. ... فعالیت‌های دانشجویی ما در زمان دکتر مصدق بیشتر معطوف به خنثی کردن سم‌پاشی‌هایی بود که عوامل حزب توده در بین دانشجویان می‌کردند. چون اگر توجه داشته باشید در زمان دکتر مصدق عوامل ارتجاعی اگر در داخل ایران مبارزاتی علیه دکتر مصدق می‌کردند لااقل در صفوف دانشجویی و بین جوان‌ها این‌ها محلی از اعراب نداشتند. یعنی دانشجویی که از دید ارتجاعی و وابستگی ارتجاعی علیه مصدق تبلیغ کند وجود نداشت. فقط حزب توده و عوامل حزب توده در میان دانشجویان بودند که تبلیغات سوء می‌کردند. و این تبلیغات را ما این‌جا روبروی آن می‌ایستادیم. خنثی می‌کردیم و دعوی ما در طول زمان حکومت مصدق که در خارج از ایران و در سوئیس که بنده تحصیل می‌کردم [نیز] مبارزه با حزب توده و خنثی کردن سم‌پاشی‌های حزب توده بود.»

پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط حکومت مصدق مبارزات دانشجویی جنبه‌ی دیگری بخود گرفت. برومند در حالی‌که هنوز دانشجو بود، به مخالفت علنی با حکومت کودتا برخاست و با انتشار اعلامیه‌ای در خارج از کشور پرچم دفاع از آرمان‌های مصدق را برافراشت. در پاسخ به سؤال ضیاء صدقی در مورد ماجرای انتشار اعلامیه در مخالفت با کودتا، آن را چنین بیان کرده‌است: «...»

بعد از دکتر مصدق، بعد از کودتای ۲۸ مرداد بنده این افتخار را انحصاراً برای خود قائل هستم که اولین اعلامیه‌ی دانشجویی که در خارج از ایران علیه کودتای ۲۸ مرداد و به‌نفع دکتر مصدق صادر شد، یک، در ژنو صادر شد. و دو، با انشاء خود بنده بود، و حتی با خط خودم، چون وسائلی که نداشتیم. بنده با خط خودم می‌نوشتیم، آن‌جا می‌دادیم زیر اکس می‌کردند و پخش می‌کردیم. و این منجر شد [به این] که سفیر دولت ایران که مرحوم ابوالقاسم فروهر بود به اسم و رسم شکایتی از من به پلیس سوئیس کرد که من توهین کرد[م] به رئیس مملکت ایران یعنی شاه و حال آن‌که توهین نبود. انتقاد بود چون من همیشه در طول مبارزات سیاسی با هتاک‌ی و فحاشی و توهین مخالف بودم. هتاک‌ی و فحاشی و توهین مال کسانی است که حرف حسابی ندارند و الا...؛ و پلیس تعقیب کرد ما را. مدتی در تعقیب پلیس بودم و البته نه این‌که پلیس نتوانست کشف کند که ما جمعیت کوچک، هسته‌ی اولیه‌ی دانشجویی، این اعلامیه‌ها را صادر می‌کنیم. این کشف را کرده بود ولی نخواست به ما سخت‌گیری بکند».

دکتر عبدالرحمن برومند پس از اتمام تحصیل در خارج و اخذ دکترای حقوق در مرداد ۱۳۳۵ به ایران بازگشت. روز دوازدهم مرداد همان سال دوره‌ی سه ساله‌ی حبس مُجَرَّد دکتر مصدق، پیشوای نهضت ملی ایران، در زندان لشگر ۲ زرهی به اتمام رسید اما در نتیجه‌ی کینه‌ی شاهانه نسبت به ابر مردی که توانسته بود با ملی کردن نفت مصدر الهام بخش و رهبر پیروزی ملت ایران بر قوی ترین نیروی استعماری آن دوران گردد، به دستور محمدرضا شاه به قلعه‌ی احمد آباد منتقل شد و در آن‌جا تا پایان زندگی درخشان خود را در تبعید گذراند.

برومند بلافاصله بعد از مراجعت به ایران در پیوند خود با پیروان مصدق و سران باقی مانده از جبهه‌ی ملی کوشید و این به عضویت وی در جبهه ملی انجامید. او در این مصاحبه در خصوص چگونگی آشنایی‌ها و همچنین وقایع سال های ۳۹ و ۴۰ یعنی انتشار بیانیه‌ای در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۹ و اعلام رسمی فعالیت جبهه‌ی ملی دوم و حوادث مقارن با نخست‌وزیری علی امینی، و کنگره‌ی جبهه‌ی ملی در سال ۱۳۴۱، به تفصیل سخنانی گفته است که به اختصار نقل می‌شود:

«برگشتم به ایران. بسیاری از از سران جبهه‌ی ملی و دوستان مصدق و خود مصدق یا در زندان بودند و یا این که هیچ فعالیتی نداشتند و فعالیت خیلی مشکل بود. ولی خوب، ملاقات‌ها رفت و آمدها برقرار بود. در آن‌جا بنده با اولین کسی که به این عنوان، به عنوان مصدقی بودن و یار مصدق بودن تماس پیدا کردم آقای دکتر شاپور بختیار بود. البته قبل از این آشنایی با ایشان و خانواده‌ی ایشان ارتباط و آشنایی داشتیم از قدیم. خانواده‌ی من با خانواده‌ی آقای بختیار شاید ارتباط و دوستی آن‌ها به بیش از صد و پنجاه سال می‌رسد. ولی به عنوان یک مرد مبارز ملی و طرفدار دکتر مصدق بعد از تمام شدن تحصیلاتم، برای اولین دفعه بود که با ایشان در ایران ارتباط سیاسی برقرار کردم. و از طریق ایشان با آقای صالح، با آقای کاظمی، و بقیه‌ی کسانی که در زمان آقای دکتر مصدق مصدر کاری بودند یا در فعالیت‌های سیاسی به نفع ایشان کار کرده بودند و بعد از سقوط ایشان همچنان به آن اعتقاد باقی بودند و در آن راه قدم بر می‌داشتند اگرچه نمی‌توانستند علناً فعالیت کنند ولی محرمانه، مخفیانه، به هر جهت آن طرز تفکر را رها نکرده بودند. و این ادامه داشت تا سال سی و نه که جبهه‌ی ملی تجدید فعالیت کرد».

دکتر عبدالرحمن برومند از سال ۱۳۳۵ و آغاز فعالیت سیاسی در ایران تا موقعی که رویدادهای داخلی جبهه‌ی ملی دوم، برگزاری کنگره در دی‌ماه ۱۳۴۱، تا بروز اختلافات در مورد ساخت تشکیلاتی سازمان و مبادله‌ی نامه‌هایی میان دکتر مصدق و رهبران جبهه‌ی ملی در آن مورد که منجر به استعفای رئیس و اکثریت بزرگ اعضای شورای مرکزی و انحلال عملی جبهه‌ی ملی دوم در سال ۱۳۴۳ شد، همواره از شخصیت‌های مؤثر سازمان بود و حتی بعد از آن دوره نیز نه تنها ارتباطات سیاسی خود با دوستان جبهه‌ی ملی در داخل و عناصر طرفدار مصدق در خارج از کشور را حفظ کرد بلکه از هیچ‌گونه یاری به آن عناصر دریغ نورزید.

با شروع جنبش اعتراضی و آزادی‌خواهی در سال‌های میانی دهه‌ی پنجاه در ایران و چندی پس از انتشار نامه‌ی سران جبهه ملی به پادشاه که فعالیت مجدد جبهه‌ی ملی به دعوت دکتر شاپور بختیار از سر گرفته شد، دکتر برومند در جریان کلیه‌ی کارها قرار داشت.

شرحی که او در مصاحبه با تاریخ شفاهی ایران از دیدارهایش با خمینی در نوفل لوشاتو، خصوصاً در باره‌ی ملاقات از طرف دکتر سنجابی (قبل و بعد از انتشار بیانیه‌ی سه‌ماده‌ای او) با خمینی و گزارش دقیق کلیه‌ی آن به جبهه‌ی ملی ارائه داده حاوی مطالبی است تکان دهنده و قابل توجه برای هموطنان و بخصوص برای جوانان ایرانی.

برومند شخصا دوبار با خمینی ملاقات داشت و در زمان نخست‌وزیری دکتر شاپور بختیار نیز پیغام وی را از طریق ابوالحسن بنی‌صدر به خمینی می‌رسانید.

او در نخستین دیدار خود با خمینی، چند ساعت پس از ملاقات عام که خمینی زیر آن درخت سیب معروف نشسته و در طی آن ادعا کرده بود جنبش مردم از ۱۵ خرداد شروع شده است، در دیداری با خمینی هرچند در مقابل او و همچون او روی زمین نشسته بود اما آن چنان با اعتماد بنفس و بیان دلایل قوی در مقابل خمینی ایستاد که آن «امام دروغین» به‌خیال خود برای آرام کردن و در حقیقت به منظور اغفال برومند به ایراد سخنانی فرییکارانه پرداخت که نه تنها نتوانست از آن نتیجه‌ی مطلوب بگیرد بلکه باعث ایجاد بدبینی بیشتر در ذهن برومند شد.

دکتر عبدالرحمن برومند در نوار سَوَم از مصاحبه با ضیاء صدقی که بتاريخ سَوَم ژوئن ۱۹۸۵ در پاریس انجام شد به علل سه‌گانه‌ای که سبب شد خمینی را بطور کلی بشناسد، به او پشت کند و او را از ذهن روشن خود طرد کند اشاره کرده و از دادن گزارش و هشدار به هیئت اجرایی جبهه‌ی ملی از بابت خطری که توسط خمینی نهضت ملی و ایران را تهدید می‌کرد سخن گفته است: «... آن‌جا آقای خمینی تنها روی تشک نشسته بود عمامه‌اش هم روی زمین بغل دستش بود و من رفتم آن‌جا توی آن اطاق چهارزانو نشستم و با ایشان صحبت کردم. ... یکی از ایرادات ایشان این بود به جبهه‌ی ملی که «چرا اسمش را نمی‌گذارید جبهه‌ی ملی اسلامی و جبهه‌ی ملی [است]؟» «گفتم، (۱) این‌که این اضافه کردن اسلامی را به جبهه‌ی ملی من یک حشو قبیح می‌دانم برای این‌که یک ملتی است قاطبه مردمش مسلمانند اکثریت کسانی که جبهه‌ی ملی را تأسیس کردند مسلمانند بقیه مسلمانند و اضافه کردن اسلامی به جبهه‌ی ملی یک توهینی است به سایر مسلمین ایران. یعنی شما نیستید مسلمان ما فقط مسلمان هستیم. (۲) این‌که جبهه‌ی ملی یک جبهه‌ی ملی است و در میان مردم ایران زردشتی هست مسیحی هست. عرض شود چگونه می‌شود از وجود این اشخاص بشرط این‌که ملی باشند آزادی‌خواه باشند استفاده نکرد و منحصر کرد جبهه‌ی ملی را به مسلمان؟» ایشان البته سکوت کرد بعد گفت، «در جبهه‌ی ملی مارکسیست‌ها هستند». گفتم، «مثلاً؟» «گفت مثلاً خلیل ملکی.» من خنده‌ام هم گرفت، گفتم، «آقا خلیل ملکی سال‌هاست فوت شده. گذشته از این ایشان یک وقتی عضو حزب توده بوده بعد منشعب شد دشمن این‌ها بود این‌ها به خونش تشنه بودند و حالا اصلاً حیات ندارد که مارکسیست بود یا نه؟» گفت، «چرا، حزبش که با شماست.» اصلاً نمی‌دانست واقعاً که خلیل ملکی کیست؟ زنده است، نیست؟ ... بعد گفت «شما چرا چسبیدید به قانون اساسی؟» گفتم، «قربان در یک مملکتی که یک رژیم این چنین حاکم است وقتی کسی بخواهد مبارزه بکند مسلحانه هم نیست مبارزه‌اش، مخفی هم نیست، باید جنبه‌ی قانونی داشته باشد و تنها سنگری که ما داریم که قانون اساسی باشد آن را نباید رها کنیم چون متکی به قانون اساسی مبارزه می‌کنیم و این همه ضایعات داریم وای به حال آن که از قانون اساسی هم صرف‌نظر کنیم دیگر قانوناً خون ما مباح می‌شود برای این دستگاه». گفت که، عین عبارت است، دستش را گذاشت روی زانوی من که نشسته بودم پای تشکش، گفت که، «اگر توی این خط هستید که این پسر باید برود، این‌ها مطلبی نیست اهمیتی ندارد. مسلمان بیاید نیاید غیر مسلمان باشد، مذهبی باشد نباشد مارکسیست باشد نباشد اصل مطلب این است که توی این خط باشد. اگر این یک فرصتی است ها، اگر این فرصت گذشت دیگر محال است ها» گفتم، «آقای خمینی، شما امروز مطلب چیز را مطرح

کردید مطلب این که حرکت از ۱۵ خرداد ۴۲ آغاز شد و من تعجب کردم. گفت «چرا تعجب کردی؟» گفتم، «برای این که شما بکلی فراموش کردید که در مملکت یک نهضت مشروطیتی هم بود، بعد از آن از آن مهم‌تر که هم دنباله‌ی آن بود و هم مهم‌تر از آن، نهضت ملی کردن نفت به رهبری مصدق بود. اگر آن نبود هرگز ۱۵ خرداد بوجود نمی‌آمد.» آقا وارد بحث شد خیلی تند که، «نخیر هم‌چنین چیزی نیست. این الهی است. آن [مشروطه] سیاسی بود. اولاً نهضت مشروطیت را شما که یک مرد متدین پیامبر گونه‌ای مثل شیخ فضل‌الله اعدام شد.» ... من دیگر اصلاً، اصلاً دیگر آب سرد روی سر من ریخته شد. [مردک] این چیز دیگر نیست اصلاً. بعد خلاصه، من اصرار که ملی شدن نفت هم‌چنین و آن. آخرش دید که من ول کن معامله نیستم، گفت، «خوب، اقلأً یک چیزی ست، این که بگوییم این پسر باید برود همه می‌فهمند، اما ملی شدن نفت و چه منافعی برای مملکت دارد را همه نمی‌فهمیدند یک عده ی معبودی می‌فهمیدند.» ... این‌ها تمام شد وقتی آدم بیایم بیرون، گفت، «مطالبی که صحبت کردیم بین خودمان باشد. از این‌جا بیرون نرود.» خوب، ببینید من سه تا دلیل پیدا کردم. (۱) ایشان جنبه‌ی روحانی به معنای آخوندی که تقوای دریافت سهم امام و به مصرف رساندن صحیح‌اش را داشته باشد ندارد. (۲) ملی نیست ضد ملی است نه تنها آزاده نیست ضد آزادی است. کسی که شیخ فضل‌الله برایش آن مقام و منزلت را داشته باشد. (۳) بعد ریاکار و سالوس هم هست چون به من می‌گوید مطالبی که با هم صحبت کردیم از این‌جا بیرون نرود. این دلایلی بود که من بطور کلی خمینی را شناختم. دیگر از هر نوع پرداخت سهم امام به ایشان خودداری کردم. وسوم از همان لحظه به تمام دوستان جبهه‌ی ملی چه گزارش این ملاقات و چه ملاقات‌های دیگری که همه‌اش از طرف جبهه‌ی ملی بود [و] با ایشان کردم [دادم]، هشدار دادم تذکر دادم که این دشمن ماست دشمن ملی‌گرایی است.»

اما، می‌دانیم که متأسفانه هشدارهای دکتر عبدالرحمن برومند، که با اعتقاد راسخ به دموکراسی، با سربلندی در مقابل استبداد ایستاد، تمام زندگی خود را در طبق اخلاص نهاد و صرف تحقق حاکمیت ملی در ایران کرد؛ در یاران او در جبهه‌ی ملی مؤثر نیفتاد، مگر در شاپور بختیار که خود نیز از ماهیت خمینی و مقاصد سیاسی او آگاهی داشت.

دکتر عبدالرحمن برومند، که عضو علی‌البدل هیأت اجرائی جبهه ملی نیز بود، بعد از رأی شورای جبهه ملی به اخراج دکتر شاپور بختیار از جبهه‌ی ملی، دیگر در جلسات این شورا حضور نیافت و با همان صراحتی که با خمینی گفت‌وگو کرده بود پیغام داد در شورایی که بختیار را اخراج کرده است شرکت نخواهد داشت. فردای آن‌روزی که خمینی با ملازمین و اعوان و انصار خود وارد ایران شد و با همان هواپیمایی که آنان را به ایران وارد کرده بود به فرانسه رفت؛ بعد از سقوط حکومت ملی دکتر شاپور بختیار و آغاز چیرگی فتنه‌ی خمینی نیز دیگر نتوانست به ایران باز گردد.

نهضت مقاومت ملی ایران یاد دکتر عبدالرحمن برومند را در بیست و ششمین سالروز قتل آن رادمرد ملی و کوشنده‌ی راستین راه مصدق به دست ایادی جمهوری اسلامی زنده نگاه می‌دارد، و با ارج گزاردن به خدمات بزرگ وی به نهضت ملی ایران، می‌گوید:

ایران هرگز نخواهد مرد

سه‌شنبه، ۲۹ فروردین ماه ۱۳۹۶

۱۸ آوریل ۲۰۱۷

* متن مصاحبه‌ی دکتر برومند با ضیاء صدقی (تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد) بصورت فایل pdf ([اینجا کلیک کنید](#))